

مناظره مهدی خانابا تهرانی و مسعود بهنود (بخش ۵)

اعتقاد به قهر و ستیز برای رسیدن به قدرت سیاسی باید از میان برود

تهرانی :

– اپوزیسیون خارج از کشور وظیفه دارد بر پایه اساسی ترین خواسته‌های ملی و دموکراتیک یک شورای هماهنگی ملی تشکیل دهد تا بتواند به جنبشی که در داخل پا گرفته یاری رساند

– تبعیدی سیاسی حق دارد هر زمان که مناسب تشخیص دهد به کشور باز گردد

بهنود :

– به خلاف نسل ما که همه چیز را سفید یا سیاه می‌دیدیم و دچار نوعی “کوررنگی” بودیم نسل جدید جایگاه حرکت خود را می‌شناسد و متناسب و موزون با دنیای امروز حرف می‌زند

– نسل جوان ایران هیچ‌یک از اشتباهات ما را تکرار نخواهد کرد

بخش‌های پیشین مناظره مهدی خانابا تهرانی و مسعود بهنود پیرامون حرکت گسترده و چشمگیر مردم، خصوصاً نسل جوان مملکت در جریان انتخابات ریاست جمهوری را در شماره‌های گذشته خواندید. هر دو طرف مناظره جنبش مردم در این انتخابات را که بیانگر مخالفت عمومی آنها با تاجر و انحصارگرایی بود واقع‌ای بزرگ و پراهمیت در تاریخ حرکت‌های سیاسی ایران ارزیابی کردند که اثر خود را در کلیه تحولات سیاسی آینده بجای خواهد گذاشت. همچنین هر دو طرف بر این نکته اشاره کردند که با توجه به اوضاع سیاسی روز و الزاماتی که تغییرات سیاست جهانی و تحولات داخلی ایجاد کرده است، برای رسیدن به یک جامعه مدنی که متضمن حقوق و آزادیهای سیاسی – اجتماعی باشد، همه نیروهای سیاسی، باید بدون آنکه بدنبال کسب قدرت و بدست گرفتن حکومت باشند، هماهنگ با یکدیگر یک مبارزه مسالمت آمیز را سازمان بدهند. بخش پایانی این مناظره را که با ادامه صحبت‌های خانابا تهرانی شروع می‌شود، در زیر می‌خوانید.

اپوزیسیون باید اصولاً برآوردی از وضعیت جامعه داشته باشد و بتواند نیازمندیهای جامعه را تشخیص دهد و فی‌المثل روشن سازد که آیا اساساً جامعه به آن مرحله‌ای رسیده است که باید حکومت موجود سرنگون شود یا اینکه صرفاً از طریق گفت و شنود میان بخش‌های مختلف جامعه می‌توان مشکلات را حل و فصل کرد. من فکر می‌کنم همه‌ی نیروهای اپوزیسیون بر سر ی موضوع باید توافق داشته باشند و آن این است که اعتقاد به قهر و ستیز، در جامعه ایران برای رسیدن به قدرت سیاسی که یکی از فاجعه انگیزترین برداشته‌هاست، باید از بین برود، در گفتگویی که پیش از این داشتیم دیدیم که همین واقعه دوم خرداد ماه (انتخابات ریاست جمهوری)، یعنی حضور گسترده مردم در عرصه سیاسی، نشان داد که مردم ما با هوشمندی تمام راه مسالمت و راه تعیین سرنوشت

خود را از طریق مسالمت آمیز در برابر حکومتگران با آن بخش از نیروهایی که تندرو، یا به قول شما "صددرصدی" هستند، تجربه کردند، یعنی با آنکه گروه انحصارطلب نمی‌خواهد هیچ امکانی برای مردم جهت اظهارنظر و عقیده باقی بگذارد، مع الوصف باز هم مردم راه قهر و ستیز را بر نمی‌گزینند که دست به سلاح ببرند و در راه سرنگونی تلاش کنند. اگر ما این شیوه را پذیرفته‌ایم. بنظر من می‌توانیم شیوه‌های کار و متد و تاکتیک‌های مبارزاتی را هم‌آهنگ و یکسان کنیم. لذا بنظر من نباید دچار دوگانگی شد. البته در این مسئله که اپوزیسیون خارج می‌تواند گویاتر و رساتر محتوای این سیاست را بیان کند یا گرفت و گیرهایی را که جامعه ایرانی مبتلای آن است آشکار کند هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. ولی بهرحال هدف هر دو گروه، هم در داخل و هم در خارج، یکی است و آن این است که ایران و جامعه ایرانی، از مخمصه استبداد رها شود و مردم به آن کالایی که در بازار سیاست و تاریخ معاصر ایران به یغما رفته است، یعنی حاکمیت خودشان، دسترسی پیدا کنند و خلاصه اینکه مردم با داشتن ارگانهای سیاسی و اجتماعی مورد نیاز، بتوانند حاکم بر سرنوشت خود شوند. لازمه آن هم داشتن نهادها و ارگانهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که باید در اختیار مردم باشد، نه اینکه دولت اساساً راههای ابراز عقیده یک ملتی را تعطیل کند، یا عبارت دیگر وجود این گونه نهادها را ممنوع کند و راههای اظهار وجود و بیان عقیده را ببندد و مثلاً حداکثر مردم هر چهار سال یک بار اجازه داشته باشند که بیایند و بین دو یا سه کاندیدایی که تعیین شده است، یکی را انتخاب کنند.

بهنود : به نظر می‌رسد در داخل ایران در حال حاضر کسانی که مشغول فعالیت هستند پیشاپیش این مسئله را با خود حل کرده‌اند که به حاکمیت و قدرت سیاسی چشم نداشته باشند، صرفاً به دگرگونیهای جامعه و تحول آن به سوی جامعه مدنی نظر دارند. آیا اپوزیسیون خارج از کشور هم این ظرفیت را در خود سراغ دارد که به دنبال کسب قدرت و بدست گرفتن حاکمیت نباشد و این اندیشه را از سر بدرکند؟

تهرانی : من فکر می‌کنم که هیچ نیروی سیاسی هیچگاه قدرت را به مفهوم قدرت سیاسی دولتی، نمی‌تواند بطور کلی فراموش کند. هرکس می‌خواهد نهایتاً با در دست گرفتن قدرت دولتی برنامه‌ها و هدفهای مورد نظر خود را پیاده کند. اما درک از این مسئله "قدرت سیاسی" تعارضاتی را ایجاد می‌کند، به این معنی : هر گروه سیاسی کوچکی هم تصور می‌کند که می‌تواند این قدرت را در دست گیرد. به همین لحاظ یک نوع اختلال در رفتار سیاسی اپوزیسیون از بهمن ۵۷ به این طرف پیدا شده است. من هم شخصاً مخالف بدست آوردن قدرت دولتی نیستم. این قدرت سیاسی در یک جامعه پیشرفته در قالب نهادها و ارگانهای سیاسی مدنی و اجتماعی تجلی می‌کند که مردم در این نهادها سازمان یافته‌اند و خواست‌های خود را در جامعه مطرح می‌کنند و به قدرت دولتی و حاکمیت برای اجرای این خواسته‌ها فشار می‌آورند. یعنی من قدرت سیاسی را در بدنه جامعه و در نهادهای جامعه و در حضور مردم در صحنه‌ی تاریخ سیاسی می‌بینم. ولی گروههای سیاسی فقط قدرت را از طریق تشکیل یک حزب یا گروه و دسته مسلح، یا انواع و اقسام توطئه‌گریها، برای واژگون کردن دولت از راه ترور و غیره و در دست گرفتن حاکمیت می‌دانند. من برای این راه و روش‌ها ارزشی قائل نیستم و باید این مسئله را در میان اپوزیسیون تبلیغ کرد که این شیوه به نتیجه نمی‌رسد و در واقع "این ره به ترکستان است". بنظر من ملت ایران از این راه آزاد نخواهد شد و مردم ایران به دموکراسی و آزادی نخواهند رسید، بلکه تنها از طریق تفاهم، گفتگو، بحث آزاد و رأی آزاد می‌توان به نتیجه مطلوب رسید.

اما در خصوص سئوالی که راجع به اپوزیسیون گردید در مورد اینکه آیا آمادگی دارد که چشم از قدرت و حاکمیت بردارد، باید عرض کنم که من از سوی همه‌ی اپوزیسیون نمی‌توانم نظر بدهم، ولی می‌توانم این را، به روشنی بگویم که بسیاری از بخش‌های کارآموده و یا تجربه اپوزیسیون به این نتیجه رسیده‌اند که مسئله کسب قدرت دولتی مسئله درجه اول نیست و موضوع اصلی ساختار یک جامعه مدنی است که پایه‌ای خواهد شد برای

برقراری دموکراسی و حاکمیت مردم. بخش‌های زیادی به این نتیجه رسیده‌اند و من فکر می‌کنم سایر بخش‌های اپوزیسیون هم نهایتاً به این نتیجه خواهند رسید و تاریخ به آنها خواهد آموخت که کسب قدرت سیاسی بوسیله یک گروه خاص هیچ هدیه‌ای را به جامعه ما ارمغان نخواهد کرد. اگر گروه و یا حزبی کوچکی بخواهد بدون توافق و همراهی مردم قدرت را بدست بگیرد، و یک نوع آشتی ملی در جامعه ایجاد نشده باشد، این گروه حاکم محال است که کار فوق‌العاده‌ای از پیش ببرد. بلکه همیشه به صورت یک اقلیت حکومتگر خواهد بود که مجبور است اعتراضات اکثریت را در زمینه‌های مختلف سرکوب کند.

بهنود : پس این بحث را در مجموع اجازه بدهید بدین صورت جمع‌بندی کنیم، هم از دیدگاه شما و هم از نظر بنده، که، حادثه‌ای که در دوم خردادماه اتفاق افتاد، حادثه‌ای بسیار بزرگ در قرن اخیر بود، بخصوص در آن بخش که به "باور جامعه" نسبت به نیرو و قدرت خودش برمی‌گردد. اگر این مسئله را بپذیریم، قطعاً خوشبینی من هم بجا خواهد بود که به نسل آینده و نسل جوان امروز ایران بسیار دل‌پسته‌ام و تصور می‌کنم که این نسل هیچ یک از اشتباهات ما را نخواهد کرد و برخلاف ما که احساساتی می‌شدیم و به دنبال جریان‌هایی راه می‌افتادیم، عمل خواهد کرد. البته، دنیا هم در آن موقع دنیای بود که به ما حکم می‌کرد هر چیز را سیاه سیاه یا سفید سفید ببینیم، و به همین لحاظ ما هم در واقع دچار نوعی "کوررنگی" شده بودیم. اما این نسل جدید به دلیل آن که جایگاه حرکت خود را می‌شناسد، قواعد حرکت را می‌شناسد و متناسب و موزون با دنیای امروز حرف می‌زند، می‌شود گفت آینده‌ای بسیار امیدوار کننده‌تر از دیروز و امروز خواهد داشت.

تهرانی : من در عین اینکه در این امیدواری با شما هم رأی هستم، ولی خوشبینی‌ها شما در تحلیل از این مجموعه صاحبان آرایه‌ی را که در این انتخابات شرکت کرد، ندارم، زیرا که ما هنوز هیچ یک تعطیل روشنی نداریم از اینکه ترکیب این آراء چگونه بوده است. آیا همه‌ی آن ۲۰ میلیون نفری که به آقای خاتمی رأی دادند.

اما به دنبال "مردمسالاری" و طرفدار سکولاریسم و جدایی دین از حکومت بودند؟ یا اینکه چنین نیست و مثلاً ده میلیون نفر از آنها اساساً به این نقطه نظر نرسیدند، میلیون‌ها نفر ممکن است طرفدار سکولاریسم بوده‌اند یا اساساً حکومت از نوع دیگری را طالب بودند و ... چون من تحلیل درستی از ترکیب این گروه ندارم، لذا بحث را بر این پایه قرار می‌دهیم که اصولاً "حضور" مردم را در صحنه سیاسی یک امر خجسته و ارزشمند می‌دانم. یعنی یک نسل این سرزندگی را دارد که در یک مرحله تاریخی حضور پیدا کند و خواسته خود را علناً بیان کند. این یک هوشیاری است که بنظر من نقطه بزرگ امیدواری برای جامعه ماست. اما اینکه شما اظهار اطمینان می‌کنید که این نسل اشتباهی نخواهد کرد؛ قدری جای تردید دارد. یقیناً اگر آن آگاهی تاریخی-اجتماعی لازم را پیدا کرده باشد، اشتباهات ما را نباید تکرار کند. اما من فکر می‌کنم که هر نسلی حق "اشتباه کردن" دارد و احتمالاً این نسل هم اشتباهاتی را خواهد کرد، بویژه اگر نیروهایی که تجربه و پختگی لازم را دارند نتوانند در متن این جنبش جوانان و نسل جدید قرار بگیرند و تجارب خود را به آنها انتقال دهند. بدین ترتیب اگر نسل جدید بتواند از این تجربه‌ها بهره‌گیری کند، برخی از اشتباهات ما را، منتهی به نوعی دیگر، مرتکب خواهد شد. بهمین جهت من نیروهای دگراندیش جامعه را بخصوص آنهایی را که با مبارزه سیاست آمیز موافقت نداشته‌اند، فرا می‌خوانم به اینکه تا آنجایی که می‌توانند تلاش کنند و در سازماندهی این نیروها بکوشند.

بهنود : بنابراین، باید گفت به امید روزهای بهتر برای "ایران" که دلمشغولی همه ماست، یعنی چه کسانی که در داخل هستند و چه کسانی که به دلیل همین دلمشغولی و به دلیل همین دل‌پستگی به آب و خاک در بیرون از سرزمین مألوف و در غربت زندگی می‌کنند.

تهرانی : اجازه بدهید در پایان سخن یک مطلب را اضافه کنم که مربوط می‌شود به خیل مهاجرین ایرانی و تبعیدیان سیاسی . من این تلاش را از سال گذشته انجام دادم که خط تمیزی بین این دو نیرو بکشم، بدون اینکه هیچ امتیاز خاصی برای تبعیدیان سیاسی در مقابل مهاجرین قائل شوم.

مهاجرین نیروهایی هستند که به دلخواه یا ناخواسته سزومین خود را ترک کرده‌اند و جای دیگری را برای ادامه زندگی انتخاب کرده‌اند، مهاجرت در تاریخ همه ملت‌ها وجود داشته، خصوصاً پس از انقلاب‌ها، بحران‌ها و جنگ‌ها، همچنان که در دو جنگ بین‌الملل اول و دوم هم در میان اروپاییان وجود داشته، تا جایی که حتی آمریکا را در واقع مهاجرین ساختند. این‌ها این حق مسلم را دارند که حتی بعد از بهبود شرایط ایران هم، بعلت عادت‌ها و تطابق با محیط جدید، در همان سرزمینی که انتخاب کرده‌اند بمانند. ولی آنها حق ندارند آلت دست نیروهایی شوند که در حقیقت وابسته به بیگانگان شده‌اند و سیاست خود را بدون توجه واقعی به جامعه ایرانی می‌خواهند به پیش ببرند و از این نیرو بعنوان مانع برای ایجاد گشایش به سود کشور می‌خواهند استفاده کنند. اما تبعیدی سیاسی، هر زمان که تشخیص دهد شرایط کشور به هر اندازه و هر درجه مثلاً ده درصد بیست درصد ... بهبود یافته و شرایط بگونه‌ای است که امنیت جایی دارد، این حق اوست که به کشور خویش بازگردد. هو و جنجال دیگری که زمینگیر این سرزمین‌ها شده‌اند و عنوان کردن این ادعا که اینها سازشکار هستند و حرفهایی از این قبیل که " تا رژیم سرنگون نشود هیچکس نباید برگردد"، بنظر من سیاستی است کاذب! و با این سیاست باید مبارزه کرد و به مهاجرین باید گفت که می‌توانند هر جا میل دارند زندگی کنند و آنهایی هم که تماماً دل به کشور داده‌اند و بخاطر آن همه‌ی جوانی خود را در طبق اخلاص نهاده‌اند، حق دارند هر زمان که خواستند، به کشور برگردند. آن زمان و آن وقت مناسب را هم خود آنها تعیین می‌کنند. این، یکی از معضلات آتی است برای آنهایی که کار سیاسی می‌کنند و هنوز در خارج مانده‌اند و با این مانع ممکن است روبرو شوند! و این مانع را آن گروههایی که چشم به قدرت دارند و نتوانسته‌اند موفق شوند، صرفاً به علت منافع خودشان، ممکن است بزرگتر کنند و راه سیاستگزاری سالم را به روی تبعیدیان سیاسی و نیروهای اپوزیسیون مترقی ببندند.

مورد دیگر این است که برای کمک رساندن به جنبشی که از دوم خرداد با حضور بیست میلیون رأی دهندگان به آقای خاتمی پیدا شده، اپوزیسیون خارج از کشور وظیفه دارد هر چه زودتر با نگاه مشخص و واقع‌بینانه به جامعه ایران، بر اساس اصولی که منافع و مصالح ملی ایران را دربر می‌گیرد و بر پایه اساسی‌ترین خواسته‌های مجموعه اپوزیسیون ملی - دموکراتیک ایران، یعنی آزادیها، آزادی مطبوعات، احزاب، آزادی بیان، اجرای حقوق بشر، جدایی دین از حکومت، به مفهوم اینکه دین یک امر خصوصی و شخصی است، بتوانند یک شورای هماهنگی ملی و آزادیخواهانه‌ای را تشکیل دهند تا بتوانند هماهنگ و یک پارچه به جنبشی که در داخل پا گرفته است کمک کنند. البته این به مفهوم آن نیست که من خواهان ادغام و درهم آمیختن صفوف فکری و اندیشه‌ای نیروها هستیم. همه نیروها اعم از راست یا چپ و میانه می‌توانند بر سر اندیشه‌ها و آرمانهای خود بایستند و در عین حفظ هویت خودشان، بر سر حداقل‌هایی که مصالح ملی ایران و پیشبرد جامعه ایران را دربر می‌گیرد، بتوانند همراهی و همگامی داشته باشند. این آرزویی است که من امیدوارم بتوانم در آینده در جهت آن حرکت کنم.

بهنود : بنظر من بهترین نقطه‌ای که بحث ما می‌تواند به پایان برسد همین جاست. تفسیر بسیار روشنی بیان کردید که برای ما هم در داخل ایران روشنگر است، تفکیک بدون مزیت قائل شدن بین مهاجرین و تبعیدیان سیاسی، و هر یک را در جای خود دیدن و برای هر کدام تعریف مشخصی بیان کردن. این بنظر من گام اول است در راه رسیدن به یک خواست بزرگتر و آن آرزوی دیرینه که روزی همه‌ی مردم ایران در زیر آسمان آبی ایران در صلح و صفا و آزادی زندگی کنند.

پایان